



حال و هوای زندان در گفت‌وگو با محمدعلی عمویی، قدیمی‌ترین زندانی سیاسی زمان شاه

## زندان مثل زندگی است

فواد شمیس  
پگاه مقدم

محمدعلی عمویی با این که انتهای دهه هشتم زندگی‌اش را سپری می‌کند، اما هنوز هم شور و شوق یک جوان را دارد. عمویی حافظه بسیار دقیق و منظمی دارد. سیر وقایع در حافظه‌اش چنان شفاف و دقیق حک شده‌اند که وقتی از خاطراتش برای کسی تعریف می‌کند، آن چنان دقیق جزئیات را ترسیم می‌کند که حتی شما می‌توانید تصویر آن خاطره را در ذهن تجسم کنید. همان اتفاقی که برای ما در این گفت‌وگو افتاد. عمویی چنان تصویری از ایام زندان خصوصا زندان قصر برای ما ترسیم کرد که انگار ما خودمان در وسط آن زندان هستیم. خصوصا وقتی با شوق زیبایی از خاطره حضور کودکان خردسال در جشن‌های نوروزی زندان قصر می‌گفت. گفت‌وگو با محمد علی عمویی در خانه‌اش در محله سعادت آباد صورت گرفت. خانه‌ای که روی دیوارهایش علاوه بر عکس‌های خانوادگی محمدعلی عمویی، قابی هم بود از نقاشی که «هانیه‌بیل‌الخاص» به یادگار به عمویی تقدیم کرده است.

بخشی از خاطرات خود در درد زمانه به برخی از وقایع زندان خصوصا در دوران حبس خود در زندان قصر اشاره کرده‌اید که برای خوانندگان ما هم جذاب است. آن را تشریح کنید.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ که ما را بازداشت کردند، ابتدا کودتاچیان سخت‌گیری‌های زیادی به زندانیان می‌کردند. برای مدتی که چند سال طول کشید ما در زندان حتی از کمترین امکانات و کمترین آزادی برخوردار نبودیم. بعد از کودتا بارها ما

و شوق انسانی زندانیان هم نوشته‌اید. با توجه به این که در ایام عید این مصاحبه به دست خوانندگان می‌رسد، می‌خواهم بخش‌هایی از خاطرات زندان خود را بگویم که برای خوانندگان جالب توجه باشد. قطعا بخش‌هایی از دورانی که در زندان بوده‌اید برای شما خاطره‌انگیز است. مجموعه‌ای از خاطرات شیرین و تلخ، به نظرم در فضای ایام نوروز و عید باستانی ایرانیان و آغاز فصل بهار خاطرات شیرین برای مردم جذابیت خاصی خواهد داشت. شما در

آقای عمویی معمولا تصویری که از زندان در میان مردم وجود دارد، منفی است. زندان برای همه یادآور درد و رنج، محدودیت و دوری از عزیزان است. همه فکر می‌کنند زندان صرفا خاطرات سخت و بد دارد اما شما در کتاب «درد زمانه» یک تصویر کامل و جامع تر از دوران زندان خود به عنوان یکی از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی رژیم شاه ترسیم کرده‌اید. شما زندان را همراه با شادی‌ها و خوشی‌هایش در کنار سختی‌ها تصویر کرده‌اید. در کنار رنج و درد از شور

را شکنجه کردند، سخت‌گیری‌های زیادی می‌کردند. در واقع آن دوران بعد از کودتا یکی از سخت‌ترین دوران‌های زندان و زندگی برای من بود. اما بعد از گذشت چند سال از کودتا با مبارزاتی که ما در زندان همراه با دیگر رفقای زندانی خود انجام دادیم، اندکی فضای زندان برای زندانیان تحمل پذیرتر شد. ما در زندان با تقسیم کاری که بین رفقای خود کرده بودیم کارهای زندان را آرام آرام دست خود گرفتیم. در کنار این موضوع یک تحول عمده هم در خود جامعه رخ داد که فضای سیاسی و اجتماعی کشور را اندکی باز تر کرد. در اوایل دهه ۴۰ دولت دکتر امینی بر سر کار آمد. این دولت با شعار اصلاحات و باز کردن فضای سیاسی بر سر کار آمد. خود آمریکایی‌ها فهمیدند که اگر بخواهند بیش از این فشار بیاورند با توجه به فضای کشور و فضای انقلابی در سراسر جهان قطعاً رژیم شاه از هم می‌پاشد برای همین به شاه فشار آوردند که به جای امثال زاهدی و اقبال که فضا را امنیتی کرده بود و موجب گسترش نارضایتی مردم شده بودند فردی همچون امینی را سر کار بیاورد که اندکی فضا را تلطیف کند. نسیم این اصلاحات به درون زندان هم کشیده شد. در واقع وقتی در خارج از زندان در جامعه اندکی فضا باز شد بحث حقوق زندانیان سیاسی هم مطرح شد. فضا در زندان اندکی بهتر شد.

در این بین باید به نقش نورالدین الموتی که یک قاضی پاک و سالم و مستقل بود اشاره کرد. او که در اوایل تشکیل حزب توده دبیر حزب هم بود در دولت دکتر امینی به مقام وزیر دادگستری رسید. اتفاقاً یکی از پیش‌شرط‌هایش برای قبول این وزارت در دولت امینی این بود که وضعیت زندانیان سیاسی را سرو سامان بدهد. به هر صورت در آن دوران فضای زندان بازتر شد و ما آزادانه‌تر می‌توانستیم عمل کنیم.

**پس با این اوصاف زندان زمان شاه را می‌توان به دوره‌های مختلفی تقسیم کرد؟ همین الان شما می‌گویید که بعد از روی کار آمدن دکتر امینی فضا بازتر شد و وضعیت شما در زندان بهبود پیدا کرد. آیا واقعا می‌توان برای آن زندان دوره‌بندی قائل بود؟**

بله! من اگر بخوام ۲۵ سال دوران زندان سیاسی‌ام در رژیم شاه را تقسیم بکنم می‌توانم از ۳ دوره عمده نام ببرم. یک دوره از فردای کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا اوایل دهه ۴۰ که وضعیت بسیار بد بود. شکنجه، خفقان و سرکوب در بیرون از زندان و درون زندان بیداد می‌کرد. دوره بعدی همان چند سال دوران نخست‌وزیری علی امینی است که فضا اندکی بازتر شد و دوره سوم هم اواخر دهه ۴۰ و کل

دهه ۵۰ شمسی است که با اوج گرفتن مبارزات مردم خصوصاً مبارزات مسلحانه جوانان فضا در زندان دوباره بسته شد. به نوعی حکومت نظامی در زندان حاکم شد.

**پس می‌توان گفت که در دوران دهه ۴۰ وضعیت شما در زندان بهبود پیدا کرد. می‌توانید به صورت موردی و مشخص از شرایط آن روزها برای ما بگویید؟ چه اتفاقاتی افتاد که شما از آن اتفاقات به عنوان بهبود وضعیت زندانیان تعبیر می‌کنید؟**

ببینید من در کتاب درد زمانه وضعیت زندان قصر را به صورت کامل تشریح کرده‌ام. فضایی که در آن بودیم. حیاطها و بندهای زندان قصر را به تفصیل تشریح کرده‌ام. در چنان فضایی اندک تغییراتی می‌توانست وضعیت زندانی را بهبود ببخشد. مثلاً در اوایل زندان ملاقات خیلی سخت داده می‌شد. فقط به خانواده درجه اول ملاقات می‌دادند. اما در دهه ۴۰ که کار زندان از دست کودتاچیان خارج شد و به شهرداری داده شد فضا بازتر شد. ملاقات‌ها بیشتر شد. در کنارش اجازه رفت و آمد بین بندها نیز داده شد. در واقع قبل از آن بندهای زندان از هم جدا بود اما بعدها حیاط مشترک و رفت و آمد مشترک بین ما و رفقای دیگر زندانی برقرار شد. مثلاً ما در سازمان نظامی با رفقای آذربایجان یا رفقای تشکیلات تهران نیز توانستیم آزادانه دیدار کنیم. اصلاً خیلی از کارهای تشکیلاتی ما در حزب توده ایران آن زمان شکل گرفت. چون در خارج از زندان به دلیل پنهان کاری ما با دیگر رفقای حزبی ارتباط نداشتیم اما در درون زندان دیگر این پنهان کاری لازم نبود. ما خیلی از کارها و هماهنگی‌ها را به راحتی با رفقای خود انجام می‌دادیم.

در کنار آن ما زندگی شادی هم برای خود می‌خواستیم فراهم کنیم. خیلی از رفقای کرد ما یا رفقای آذربایجانی ما شعرها و ترانه‌های محلی می‌خواندند.

در کنار این موضوع، برخی از زندانیان که ساز زدن بلد بودند با اجازه و هماهنگی مسئولان شهرداری که مسئولیت زندان را بر عهده گرفته بودند اجازه یافتند که سازها را درون زندان بیاورند.

خلاصه با همت خود بچه‌ها توانستیم فضای شادی را برای خود ایجاد و ایام سخت زندان را اندکی برای خود بهتر کنیم. خصوصاً در ایام نوروز برای خود جشن می‌گرفتیم. حتی در این جشن‌ها کودکان زندانیان را هم به درون زندان می‌آوردیم و در برنامه‌ها شرکت می‌دادیم.

شما در درد زمانه یاد کردید و گفت‌هایی که قبل از این یا هم داشتیم همواره یک خاطره خوشایند از حضور کودکان در زندان را برای

ما تعریف می‌کنید. حتی بسیاری از افراد که در آن زمان کودک بودند و الان بزرگ شده‌اند این خاطرات را دارند. فکر می‌کنم برای خوانندگان ما هم جذاب باشد که این خاطره را مرور کنیم. اگر امکانش هست در این مورد مشخص بیشتر توضیح بدهید.

از جمله اتفاقات مهم و جالبی که در این دوران افتاد اجازهای بود که به کودکان داده می‌شد که در بند حضور یابند. کودکان خردسال را اجازه می‌دادند به نزد پدرانشان بیایند. من آن زمان مجرد بودم اما حس عمیق خوشحالی که در چشمان کودکان و پدرانشان می‌دیدم، به ما هم انرژی می‌داد. این حضور کودکان به نظر من کلاً فضای زندان را عوض کرد. هر چند وقت یک بار اجازه داده می‌شد که کودکان به درون بند بیایند.

این مسئله باعث شد که ما ساعت‌ها با دوستان خود هماهنگی می‌کردیم که در زمان حضور کودکان جشن برگزار کنیم. فضای شادی برای آنان ایجاد کنیم. برای همین با همان امکانات محدود برنامه‌های شاد برای کودکان تدارک دیدیم. با کاغذ رنگی زندان را تزئین می‌کردیم.

برای کودکان مسابقه همراه با قرعه‌کشی برگزار می‌کردیم. کلی با آنان بازی می‌کردیم. در حیاط برایشان الاکلنگ و تاب درست کرده بودیم. خلاصه فضای شادی برای کودکان فراهم کرده بودیم.

من همین الان برخی اوقات با برخی از این کودکان که برای خود زنان و مردان بزرگی شده‌اند مواجه می‌شوم که به من می‌گویند آقای عمومی ما شما را یادمان هست. شما را در زندان دیدیم. حتی یک بار یک دختر خانم جوان را که تقریباً هم سن و سال شما بود، دیدم که می‌گفت آقای عمومی پدر همواره از خاطرات خودش با شما در زندان تعریف می‌کند. پدر آن خانم آن زمان یک کودک کوچک بود که به ملاقات پدر خودش می‌آمد، یعنی پدر بزرگ این خانم جوان با ما هم‌بند بود. حالا این دختر جوان من را که می‌بیند یاد آن خاطرات می‌افتد. خلاصه این موضوع باعث شده تجربه زندان به چند نسل منتقل شود. خلاصه این جشن‌ها برای کودکان به نظر من یکی از بهترین خاطرات زندان من است. واقعا گاهی که به این خاطرات فکر می‌کنم با هیجان و شادی از آن‌ها یاد می‌کنم که حتی باعث تعجب اطرافیانم هم می‌شود که تو چرا با شادی از زندان تعریف می‌کنی. من پاسخ می‌دهم زندان که همه چیزش بد نیست. زندان هم مثل زندگی است چیزهای خوبی هم دارد. خاطرات شاد هم دارد.

شما که سال‌ها در زندان قصر بوده‌اید، در مورد این بازسازی اخیر زندان قصر نظرتان

**از جمله اتفاقات مهم و جالبی که در این دوران افتاد اجازهای بود که به کودکان داده می‌شد که در بند حضور یابند. کودکان خردسال را اجازه می‌دادند به نزد پدرانشان بیایند. من آن زمان مجرد بودم اما حس عمیق خوشحالی که در چشمان کودکان و پدرانشان می‌دیدم، به ما هم انرژی می‌داد. این حضور کودکان به نظر من کلاً فضای زندان را عوض کرد. هر چند وقت یک بار اجازه داده می‌شد که کودکان به درون بند بیایند**

**چیست؟** باغ‌موزه‌ای که جدیداً درست کرده‌اند، را دیده‌اید. نظراتان در این مورد چیست؟ در ضمن در زندان قصر گویا باغچه‌هایی هم بوده که زندانیان با تلاش خود آن را سرسبز و گل‌کاری کرده بودند، در این مورد هم می‌شود بیشتر به ما توضیح بدهید؟

زندان قصر دست‌کم ۴ تا حیاط داشت و در این حیاط‌ها درختان توت بزرگی بود که آن قدر توت می‌داد که ما همواره آن را جمع می‌کردیم و به بندهای دیگر زندان هم می‌فرستادیم. در کنارش خود بچه‌های زندان باغچه‌های زندان قصر را گل‌کاری کرده بودند. ما خودمان تمام کارهای زندان را انجام می‌دادیم. تقسیم کار کرده بودیم که فضای حیاط و باغچه را رسیدگی کنیم. بالاخره خود ما در آنجا زندگی می‌کردیم باید محیط زندگی خود را مرتب و منظم می‌کردیم و برای حبس کشیدن اندکی آن را بهبود می‌بخشیدیم.

اما در مورد باغ‌موزه زندان قصر که الان درست شده است باید بگویم که به نظرم این کار خیلی خوبی است که زندان تبدیل به موزه بشود. امیدوارم روزی برسد که تمام زندان‌های جهان تبدیل به موزه شوند. ما دیگر زندانی نداشته باشیم. اما انتقادی که به این کار وارد می‌دانم این است که بنای قدیمی آن را تغییر داده‌اند. در کل فضای زندان را تغییر داده‌اند. به صورتی که دیگر آن حس واقعی زندان را به دیگران منتقل نمی‌کند. بازدیدکنندگان دیگر واقعیت زندانی که ما در آن حبس بودیم را نمی‌بینند. همان ابتدا که این پروژه در حال ساخته شدن بود، از طرف شهرداری خانمی پیش من آمد من تمام وضعیت را برایش تشریح کردم با جزئیات کامل نقشه زندان قصر را برایش توضیح دادم. این خانم بسیار استقبال کرد. اما گویا بعدها شکل کار را تغییر داده‌اند. حالا به هر صورت کار به این شکل در آمده است. در حال حاضر موزه زندان قصر این شکلی است. به هر صورت باید بگویم در کل کار خوبی است که زندان تبدیل به موزه شود. امیدوارم دیگر زندان‌های ایران هم تبدیل به موزه شود.

**آقای عمویی شما در دوران زندان خود با اشخاص بسیار هم بند بوده‌اید از آقای بازگان و اعضای نهضت آزادی بگیریید تا آقای هاشمی‌رفسنجانی و مرحوم منتظری و فرزندان ایشان شهید محمد منتظری حتی با مرحوم فروهر هم بند بوده‌اید، خلاصه با بسیاری از افراد سرشناس تاریخ ایران خصوصاً روحانیون که بعدها جزو مقامات دولتی در جمهوری اسلامی شدند، هم‌بند بوده‌اید آیا خاطراتی از این افراد دارید؟**  
با آقایان نهضت آزادی ما همواره تلاش

می‌کردیم با وجود اختلاف سیاسی جدی که داریم محترمانه و خوب در بند زندگی کنیم. البته آقای سحابی واقعا فرد خوب و با شخصیتی بود که ما روابط حسنه‌ای داشتیم. در کنار این‌ها شخص مرحوم داریوش فروهر از نظر من یک شخصیت استثنایی بود. در تمام نیروهای ملی‌گرا از نظر شخص من توانست بسیار پیشرفت کند. در طول زندگی‌اش هر لحظه بیشتر از گذشته مواضعش بهتر می‌شد. در دوران جوانی اندکی مواضع بدی داشت که بعدها در طول زمان تغییر کرد. حتی خودش در سال‌های قبل از به قتل رسیدنش در همین خانه به دیدن من که می‌آمد می‌گفت در جوانی اشتباهاتی داشته که بعدها تغییر کرده است. خلاصه مرحوم فروهر از نظر من یکی از بهترین چهره‌های ملی‌گرا در ایران بود که واقعا از دست دادنش برای همه ما ضایعه‌ی تلخی بود.

در اواخر دهه ۴۰ بعد از اعتراضاتی که از طرف برخی از روحانیون علیه رژیم شاه صورت گرفت تعدادی از این افراد به زندان قصر آمدند. به صورتی که حتی در برهه‌های تعدادشان خیلی زیاد و قابل توجه شد. ما در آن دوران با برخی از این افراد هم بند بودیم. در درون زندان معمولاً تلاش بر این بود که با همه جریان‌های سیاسی که علیه رژیم شاه مبارزه می‌کنند رابطه خوب و حسنه‌ای داشته باشیم. بنابراین ما هم تلاش می‌کردیم با روحانیون زندانی رابطه خوبی داشته باشیم. برای همین مثلاً آقای هاشمی‌رفسنجانی که نزدیک آزادی‌شان بود را برای شام به اتاق خود دعوت کردیم. ایشان هم آمدند و شام خوردند و صحبتی با هم کردیم. در این صحبت آقای هاشمی ضمن تشکر از ما با همان ادبیات و منش دیپلماتیکی که همواره داشته‌اند روی اختلاف نظر آن‌ها به عنوان نیروی اسلام‌گرا با ما به عنوان نیروهای چپ‌گرا تاکید داشتند. من هم پاسخ دادم که ما هدف یکسانی داریم برای آزادی و آبادانی کشورمان ایران مبارزه می‌کنیم.

یا مثلاً من به محمد منتظری زبان انگلیسی درس می‌دادم. تا حدی که حتی بعد از انقلاب هم این رابطه ما با محمد منتظری حفظ شد. در مقطعی در اوایل انقلاب که برخی مشکلات برای حزب ما پیش آمده بود از همین محمد منتظری درخواست می‌کردیم مشکل دوستان زندانی ما را حل کنند.

**این روابط شما با روحانیون زندانی در آن زمان که بعد از مقامات دولتی شدند آیا بعد از انقلاب هم ادامه یافت؟ اصلاً بعد از انقلاب و سرنگونی رژیم شاه روابط درون زندان به چه شکلی در بیرون زندان هم بازتاب پیدا می‌کرد؟**

ببینید شخص خود من با برخی از این روحانیون در زندان آشنا شدم و بعد از انقلاب نیز با آنان ملاقات‌هایی داشتم. مثلاً من چند باری با آقای هاشمی‌رفسنجانی ملاقات داشتم. حتی ایشان بارها در ملاقات‌ها تاکید می‌کردند که هیچ برنامه‌ای برای برخورد با حزب توده ایران در میان مسئولان جمهوری اسلامی وجود ندارد. چون حزب توده ایران در راستای انقلاب مردم ایران عمل می‌کند. اما بعدها اتفاقات دیگری افتاد.

یا من یک بار قبل از جریان بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی به نزد آقای بهشتی رفتم. در همان محل دفتر حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه آقای بهشتی را ملاقات کردم. به آقای بهشتی گفتم در چند وقت اخیر که ما دفاتر حزب توده ایران را در تهران و دیگر شهرستان‌ها راه‌انداختیم حملات متعددی به ما شده است. به دفتر ما حمله می‌کنند، ما امنیت نداریم. از ایشان درخواست کردم که یا برای ما امنیت ایجاد کند یا اجازه بدهند خود ما یعنی همین اعضای حزب توده ایران امنیت دفاتر حزب را تامین کنیم. آقای بهشتی به من برگشت گفت: آقای عمویی! خود من هم امنیت ندارم. این جواب واقعا برای من تعجب برانگیز بود فردی که خودش از مقامات است در مورد نداشتن امنیت این حرف را می‌زند. اما بعد از چند ماه، آن واقعه بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد.

**در انتها از شما می‌خواهم در چند کلمه حس کلی خودتان را از زندان بگویید. بالاخره بخش بزرگی از زندگی شما در زندان سر شده است. بعد از نزدیک به سه دهه زندانی بودن، نسبت به زندان چه نظری دارید؟ خاطرات زندان برای شما در مجموع چه چیزی را یادآوری می‌کند؟**  
قطعاً نداشتن آزادی برای هر انسانی دردناک است. اما برای رسیدن به آرمان‌های انسانی باید تلاش کرد و هزینه داد. بخشی از این هزینه هم با زندان رفتن کاهه می‌شود.

زندان از نظر من شبیه زندگی است. با تمام فرساز و فرودهایی که دارد. با تمام تلخی و شیرینی‌هایی که دارد. من گاهی در حضور مادرم از خاطرات زندان با شور و هیجان تعریف می‌کردم. حتی از شوق بغض گلویم را می‌گرفت و چشمانم برق شوق می‌زد. مادرم به من اعتراض می‌کرد چرا از زندان آنقدر با شور و هیجان تعریف می‌کنی؟ من به مادرم پاسخ می‌دادم که زندان برای من درس زندگی بود. برای من پر از خاطرات خوب و شیرین است. پر از خاطرات انسان‌هایی که برای آرمان‌های بلند انسانی با هم در پشت میله‌های زندان بودند. خلاصه این که زندان خودش «زندگی» است.